

● پیرامون بورخس و قصه‌های
عامیانه کرمان!

افسانه‌ها، ملهم از آرمانهای مشترک بشر هستند

● محمد دانش جهانگرد

اشاره:

در فصلنامه شماره ۴ (بهار ۱۳۷۱) مطلبی دربارهٔ بورخس و قصه‌های عامیانه کرمان به چاپ رسیده بود. آنچه در زیر می‌خوانید، به قلم یکی از همشهریان خوب ما - آقای محمد دانش جهانگرد - است که دربارهٔ آن مطلب نوشته شده است. ابتدا نوشته آقای جهانگرد و بعد از آن توضیح کوتاه فصلنامه کرمان آمده است.

در فصل نامه شماره ۴ کرمان (بهار ۷۱) يك افسانه عامیانه کرمانی به روایت آقای کامکار و نوشته آقای محمدرضا علومی به چاپ رسیده است. در مقدمه این افسانه آقای علومی بورخس نویسنده معاصر را به چشم بندی و شعبده بازی و دزدی از فرهنگ و ادب دیگران متهم فرموده‌اند و ایشان را در ردیف دزدان قالی زیبای کرمانی موجود در سنای آمریکا قرار داده‌اند. ظاهراً باز شدن مشت بورخس به واسطه کشف يك افسانه کرمانی توسط آقای علومی بوده است که دست مایه‌رمانی از نویسنده مذکور شده است هم چنین اظهار نموده‌اند که این دزد حرفه‌ای در هزار نویس^(۱) داستانهایی از منوی کبیر مولانا و هزار و یکشب کیش رفته است. من با اشتیاق افسانه مذکور را خواندم. اما دیدم این افسانه را در جایی دیگر و به روایتی دیگر نیز قبلاً خوانده بودم. خلاصه‌ای از این افسانه به نقل از کتاب داستانهای محلی اصفهان نوشته دکتر عباس فاروقی چنین است:

«شیخ بهایی و شاه عباس در شهر اصفهان مشغول سیاحت بوده‌اند. از محلی صدای دلنشینی به گوش می‌رسد. شیخ مجذوب صدا می‌گردد. و در پی یافتن صاحب صدا برمی‌آید. سرانجام او را در حالی که مشغول تابیدن تون حمام است می‌یابد. شیخ به نزد او می‌رود. صاحب صدا به اسم و رسم بشیخ سلام می‌دهد. وقتی که تعجب شیخ را درمی‌یابد. می‌پرسد: می‌خواهی بدانی این علم را که به من آموخته است؟ شیخ جواب می‌دهد: «بلی». می‌گوید: من وردی می‌خوانم. شما چشمهای خود را ببندید. پس از اندک مدتی در نزد او خواهید بود. شیخ

آنچنان می‌کند و پس از گشودن چشمهایش خود را در بیابانی برهوت نزد پیری صاحب کرامات می‌بیند. به پیر می‌گوید: آمده‌ام تا در محضر شما علم بیاموزم. پیر می‌گوید: باید امتحان بدهی. چنانچه بیروز شدی، هر چه را که باید به تو بیاموزیم. می‌آموزیم. در آن هنگام، چون پیر مشغول تهیه غذا بوده است. شیخ اجازه کنگ می‌خواهد. پیر کمی کنگ به او می‌دهد تا بسازد. شیخ در حین ساین کنگ می‌گوید: موضوع امتحان را بفرمائید. پیر می‌گوید: پادشاه مملکتی فوت نموده است. اگر به آنجا بروید بازوهای پادشاهی بر سر شما نشسته و پادشاه می‌شوید. شیخ می‌پذیرد. پیر می‌گوید: اما باید متعهد شوی که هر چه از پادشاهی به دست آوردی با من نصف کنی. شیخ این را نیز می‌پذیرد. پیر وردی می‌خواند. آنگاه شیخ خود را در میان جمعیتی می‌بیند که «باز»ی را در آسمان رها کرده‌اند. باز پر شانه شیخ می‌نشیند. جمعیت او را به پادشاهی برمی‌گزیند. با نژده سال بعد، پیر نزد شیخ رفته و از او می‌خواهد به تعهدش عمل کند.

شیخ آنچه از پادشاهی نصیبش گردیده نصف می‌کند و به پیر می‌دهد. پیر می‌گوید:

سه پسر هم داری! شیخ يك پسر به او می‌دهد. پیر نصف پسر دیگر را طلب می‌کند. شیخ نمی‌پذیرد که فرزندش نصف شود و می‌گوید: این پسر را هم به تو می‌دهم. در این حال پیر می‌گوید: شیخ! کشتک را بساب. دیدی از امتحان بیروز در نیامدی؟ شیخ تازه درمی‌یابد که این همه در خواب و خیال بوده است!^(۲)

نگارنده، البته پس از خواندن افسانه روایت شده به وسیله آقای کامکار و تشابه آن با افسانه مذکور، نه شگفت زده شدم و نه نهمت و ناسزایی را به سوی راوی با فرهنگش روانه ساختم.

روشن است که به درستی خاستگاه این قبیل افسانه‌ها معلوم نیست و بر خلاف نظر آقای علومی جای اصل و اصیل ندارد. چرا که افسانه‌ها ریشه در اعماق زندگی مردم سراسر جهان دارند. افسانه‌ها ملهم از آرمان‌های مشترک بشر است. و از همین روست که در انتهای همه آنها و پس از فراز و نشیبهای مختلف، بالاخره خیر بر شره



و آن خود ملهم از افسانه یونانی است که می گوید زئوس زمانی که خواست بچه های نیوبه را بکشد، زن آمفیون اشتباهاً بچه های خود را کشت و از کرده خود پشیمان شد. سپس خدایان او را به صورت بلبل گردانیدند. گونه نیز در فاوست از زبان مارگریتا زمانی که زندانی است همین ترانه را نقل کرده است.^(۵)

چنین است که زمینه افسانه ها همیشه مایه الهام برای نویسندگان بوده است. کار بورخس (صرف نظر از رد با قبول نوع تفکر و با سبک ادبیش) از آن جهت که ما کرمانیها و اصفهانیها و ایرانیها را به مردم آن سوی جهان پیوند می دهد و متوجه نقاط مشترکمان می سازد، قابل احترام است. آقای انجوی شیرازی صاحب نظر در فرهنگ عامه مردم می گوید: وقتی که ملت ها همدیگر را شناختند، تفاهم بیشتر پیدا می شود و یکی از آثار بربرکتی که از تفاهم بین المللی به نفع صلح جهانی حاصل می شود این است که محبت جهانی تجلی پیدا می کند و مهر و محبت بر خصومت و توحش، غالب و پیروز می شود.^(۶)

حال که آقای علومی در این راه با ارزش و بغایت انسانی پا نهاده اند، آیا بهتر نیست کاری کنند که جوانان را به مطالعه و تحقیق بیشتر و اجتناب از قضاوت های عجولانه در مورد ادبیاتی که شاید مورد قبول ما نباشد ولی در سطح جهانی مطرح است قراخوانند و آنان را تشویق و ترغیب کنند تا ضمن ارج نهادن بردست آوردهای ادبی برخاسته از هر کجای جهان، برای ارتقای هنر و ادب خودی بکوشند؟ موفقیت آقای علومی را در کار سترگ جمع آوری افسانه های کرمانی که گامی در جهت شناساندن فرهنگ خودی و ایجاد نوعی همدلی جهانی است، از خداوند بزرگ آرزو دارم.^(۷)

توضیحات:

۱- در ذهن نگارنده کتاب «زئول در هزار نویس» اثر مارکز تداعی گردید که اگر درست باشد یعنی مارکز هم مقلد ما بوده است!

۲- داستانهای محلی اصفهان نوشته دکتر عباس فاروقی.

۳ و ۴ و ۵- به نقل از «افسانه های کهن» نوشته صبحی مهدی (در ضمن قصه بز زنگوله یا در سرزمینهای گوناگون علاوه بر اسامی مختلف روایات متفاوتی نیز دارد).

۶- سخنرانی های انجوی شیرازی در دانشگاه شیراز در سال ۱۳۲۹ بنقل از کلاک شماره: ۲۶-۲۵
۷- گونه گونگی چند روایت از یک داستان و افسانه در ادب بزرگان فارسی نیز دیده می شود در این مورد می توان به مقاله ارزنده «یک داستان از زبان چندسخنوره» نوشته آقای سعیدرضایات چاپ شده در ماهنامه ادبستان شماره ۲۷، ص ۳۲ مراجعه فرمایید.



بعضی از کشورهای اروپایی بز دارای هفت بزغاله است و روایتی متفاوت هم دارد. بعضی از مردم اروپا به جای بز و بزغاله، درباره گربه این قصه را نقل می کنند. روسها و اسلاوها هم سرنوشته دیگر برای گرگ روایت می کنند.^(۸)

۲- قصه بلبل سرگشته ترانه معروف این قصه را به خاطر داریم که:

متم، متم بلبل سرگشته

از کوه و کمر برگشته
پدر نامراد مرا کشته

زن پدر ناپاکار مرا خورده^(۹)
صادق هدایت درباره این افسانه با توجه به نظر برادران گریم (که در افسانه های زبان آلمانی و لاتینی تحقیقات وسیعی کرده اند) می گوید: اصل این قصه، بسیار قدیمی است. در نزد بیشتر ملل هند و اروپایی یافت شده است. در زبانهای آلمانی، فرانسه و انگلیسی و ایرلندی عین همین ترانه آمده است.

هومر نیز افسانه ای شبیه این قصه را در ادیسه (باب نوزدهم - بند ۱۵۸) آورده است.

روشنائی بر تاریکی، علم بر جهل، و درستی بر نادرستی پیروز می شود. افسانه ها سینه به سینه از سرزمینی به سرزمین دیگر سفر کرده اند و در این سیر و سفر به اشکال متنوعی درآمده اند. اما همیشه به صورت همان قصه ساده باقی مانده اند. پس جای شگفتی نیست که طرح قصه ها همیشه یکسان باشد. چون براساس ارزشها و باورهای فطری و دیرینی و مشترک انسان شکل گرفته اند و پیام آنها نیز طبیعتاً جهانی و همگانی است.

شاید بهتر باشد به دو نمونه از قصه های که بارها در کودکی شنیده ایم و در بزرگی، برای کودکانمان نقل کرده ایم، اشاره کنم.

۱- قصه مشهور بز زنگوله یا در مناطق مرکزی ایران، شنگول و منگول و حبه انگور، نام فرزندان بز است. در آذربایجان: شنگل، منگل، چمنگل؛ در کردستان: تیتل، بیبل، ایشیل؛ در تاجیکستان: الول، بلول، خشت سرتور؛ در افغانستان: النگ، بلنگ، و گلوله سنگ نام دارند در ارمنستان: بز دوبچه به نام زانگلو و پانگلو دارد. در هندوستان بزغاله ها، ارگاما، دم دراز، هواکم، و بال سرنام یافته اند. در آلمان و

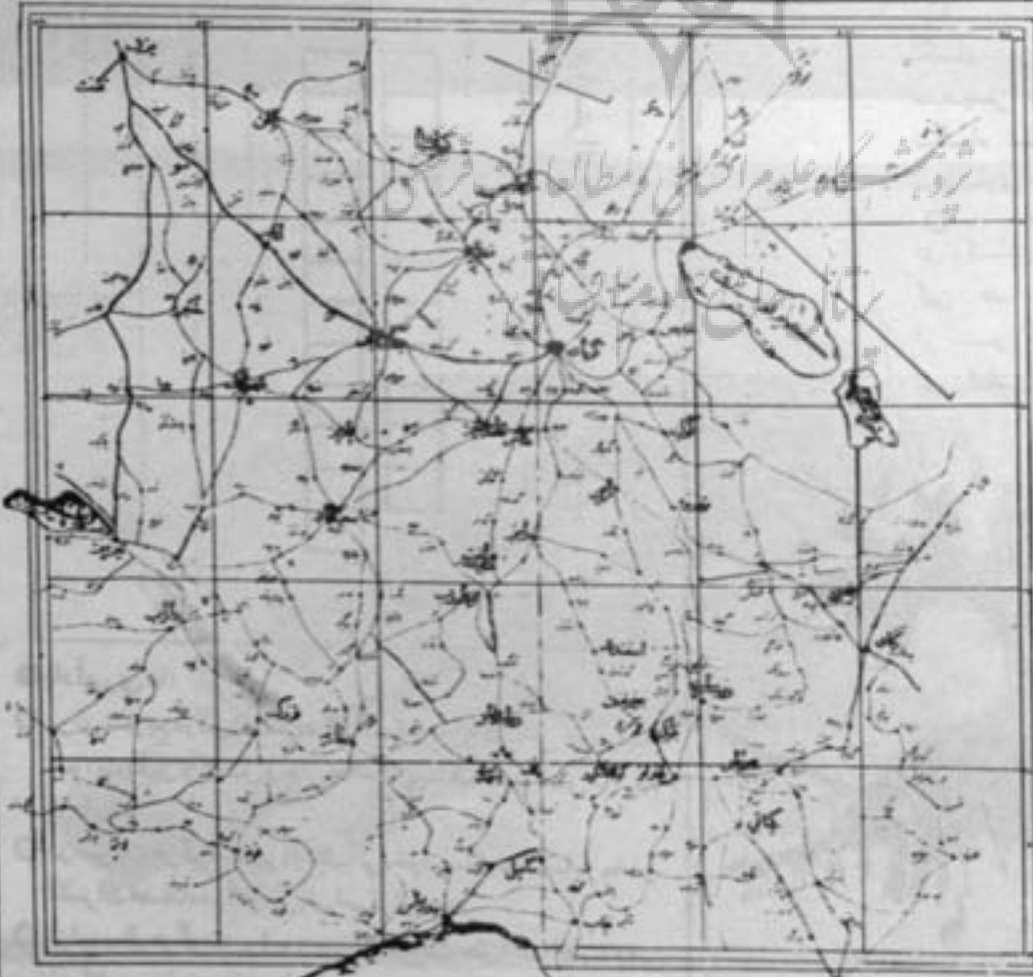
کرمان

□ توضیح فصلنامه کرمان: یکی از اهداف انتشار فصلنامه کرمان، ایجاد زمینه‌ای مناسب و فضایی سالم برای جوانان، دانشجویان، استادان و همشهریان صاحب نظر است تا بتوانند با مطرح کردن عقاید و سلیق هنری، ادبی و فرهنگی خود به رشد و تعالی فرهنگ میهن اسلامی کمک کنند، و به همین جهت فصلنامه کرمان از نوشته‌های انتقادی که بدون در نظر گرفتن بعضی مصالح فردی و به دور از خودخواهی‌های مفرضانه نوشته و ارائه می‌شود با کمال میل استقبال می‌کند. آنچه در بالا خواندید، نمونه‌ای از این شیوه برخورد و نقادی سالم است.

و اما در این که بسیاری از افسانه‌ها و اساطیر بشر شبیه به هم هستند، تردیدی نیست، زیرا این قبیل افسانه‌ها ریشه در آرزوها و خواسته‌های بشر دارند و اگر خوب دقیق شویم، در طول تاریخ پر از عجایب بشر و با وجود این همه تغییر و تحولی که در زمینه‌های اقتصادی و فنی و حتی فرهنگی در تاریخ زندگی انسان روی داده است، آمال و آرزوهای کلی بشر، چندان تغییری نیافته‌اند. بشر همواره در آرزوی دست یافتن به عدالت اجتماعی، آزادی و رهایی از قیدوبندهای هموعان، و پیروزی خیر بر شر و رسیدن به جامعه‌ای مملو از روح برادری و محبت و معنویت و ایثار بوده است و چون تاکنون به هیچ یک از این آرزوهای بحق خود دست نیافته است، خواسته‌ها و دست نیافتنی‌های خود را در قالب داستان و اسطوره و افسانه و شعر و ترانه می‌ریخته و بازنده نگاه داشتن این آرزوها، در حقیقت بازتابی از روح و درون خود را به دیگران می‌نموده است. و هم از این روست که به عنوان مثال، دست یافتن به یک وضعیت شکست ناپذیر و به یک انسان مقتدر غیرقابل شکست، یک روئین تن و یا یک سوپرمن، از آرزوهای همیشگی انسان بوده است. از اسطوره‌های مربوط به آشیل و یا اسکندریه بگیرد تا سوپرمن و مرد شش میلیون دلاری عصر حاضر (۱) همه و همه نشان دهنده نوعی آرزوی بشر است و این مثال و اشتراک مضمون قصه‌ها و داستانهای باستانی در میان تمامی ملل جهان، شمول

بیشتری در تمامی زمینه‌ها دارد.

لیکن آنچه توسط همکارمان در ابتدای نقل یک قصه عامیانه کرمانی درباره «پورخس» نویسنده آمریکای لاتینی آمده بود، اگر اشتباه نکنیم بیشتر به سبک نویسندگی وی مربوط می‌شد. سبکی که امروز در جهان به عنوان یک «نوع برتر» ادبی معرفی شده است و از آن به عنوانی از قبیل «رنالیسم جادویی» و یا «جریان سیال ذهن» نام می‌برند و نویسنده با بهره‌گیری از این سبک، دیگر «زمان» را به صورت یک خط مستقیم و یک جریان مستمر تک سویه در اثرش دخالت نمی‌دهد و به خود اجازه می‌دهد در طول داستان یا رمان، از شاخه‌ها به شاخه دیگر ببرد و اگر واقعتی را هم می‌خواهد بازسازی کند، عوامل متعدد دیگری را در آن دخالت می‌دهد. عواملی که بعضاً هیچ سختی با واقعیت ملموس و به اصطلاح «پارنالی» محسوس ندارد. به این شیوه نوشتن و روایت داستان و رمان، امروز در غرب به دیده تحسین نگریسته می‌شود و جان کلام آقای محمدرضا علومی هم - آنطور که ما تصور می‌کنیم و اگر اشتباه نکنیم - اشاره به همین نکته مهم بوده است که این سبک روایت داستان، چیزی کاملاً نو و ابداعی و متعلق به جهان غرب امروز نیست، بلکه این گونه نوشتن را قبلاً در افسانه‌ها و اساطیر خودمان و در افسانه‌های شرقی هم دیده‌ایم و نمونه آن «هزارویکشب» است که راوی، با عبور از هزارتوها (لابیرنت)‌های مختلف، شنونده را به دنیای پر از رمز و رازی می‌برد و در این شیوه روایت، عنصر «زمان» - و حتی «مکان» - معنای ملموس عادی‌اش را از دست می‌دهد. بنابراین براساس نوشته آقای علومی، آنچه امروز به عنوان یک سبک جدید و برتر ادبی در غرب مطرح شده است، ملهم از یک شیوه داستان‌نگویی در مشرق زمین است و اگر افتخاری به این «نوع ادبی» تعلق گیرد متعلق به شرقیان است و نه غربیها. با این وجود، فصلنامه کرمان حق پاسخگویی را برای آقای محمدرضا علومی نگاه می‌دارد تا اگر خواستند توضیحی غیر از این برای فصلنامه بنویسند، با کمال میل آن را به چاپ برساند، انشاء الله.



یادگرفته قدیمی از منطقه کرمان که توسط آقای حسین مغفاری به خوانندگان فصلنامه کرمان هدیه شده